کند چنانچه گفته اند مصراع از دل برود هر آنچه از دیده
برفت از مصیبت مجنون تو گر هوا نخسر هر دم طعام
تازه کند اشتهای شعر پس مصراع دوم بمنزله دلیل است برای
از مصراع اول مفهوم میشود و النفس کل تطعل ان تهلک
ع حب الرضاع وان تفطم تفطم تواند که و نفس
عطف باشد بر جمله جرا جزا و واقع شده در صدر
مصراع ثانی است سابق است و این نیز بمنزله دلیل است
برآنچه مفهوم میشود از مصراع اول آن و شاید که استیناف
باشد از برای بیان حال نفس یا نفس چون مطلق مذکور شد
و در عرف شرع عبارة از قوتی است حامل در روح حیوانی او
اگر مقید شود بشیء چنانکه گویند نفس انسی معتبر ذات است و اگر
توصیف کنند بناطقه مراد از وی آن است و لیکن باعتبار
تعلق او ببدن تعلق تدبیری و تصرف است و اطلاق روح
باعتبار توجه او است بعالم قدس طفل شیر خواره را گویند
و در حال صغر را بحال خود گذاشتن و ملتفت نشدن بآن است

ارت است

از ثدی است بمعنای جوانی علی متعلق است بشب یرتضعن
حرص ارث حرص یصاب علی حب الرضاع رضاع شیر خوردن است
و ان تفطم عطف است بر ان تهلک مشتق است از فطام بمعنی
شیر باز دادن کودک الا معطم از الفطام است و آن
انفعال است و انفطام از شیر باز شدن الف بدرستی و راستی
نفس مثل شیر خواره است اگر او را بحالش گذاری و از خود
شیر باز نداری بجوانی رسد در حالیکه حرص است بر شیر
خوردن و اگر از شیر باز داری باز ایستد نفس تو همچو
طفل حریص است گر تو از آن جدا نکنی که جدا کرده ای دل
تو بی طعام دنیای دنی بر حزن عمر خویش آتش جد زنی
بگذار تو که خود که خواهش گذاشت تا کام از آنکه آتش
بگذاشتن چون مقرر شد که منع نفس از هوا و هوس کند
او با آرزوها و مرادات او میسر نمیشود و بلکه محروم گردد
و حاصل میشود پس تفریع کرد آن است لا بروی و نفت
فاصرف هواها و حاذر ان توليه ان الهوى ما تولى

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)